

شرح گلستان به شیوه ذبیح الله منصوری!

(نگاهی به ترجمه‌ای جدید از شرح سودی بر گلستان سعدی)

جويا جهانبخش |

شرح سودی بر گلستان سعدی. ترجمه و شرح: غلامرضا کمالی‌نیا. تهران: انتشارات نور گیتی با همکاری شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۵. ج ۳. ۸۴۰۰۰۰ ریال.

«هنرمندان ازین تألیف سودی

عجب نبود اگر یابند سودی!»

(۶۱۱)

مسطور است، پس از ابیاتی که به عربی می‌سراید، می‌فرماید: آخای! آخای! آخای! زبان پارسی می‌گو که نبُود شرط در حلقه، شکر خوردن به تنهایی^۲ از همین جا پیداست که آن حلوایِ تر که کام همگان را در آن

سرزمین‌ها شیرین می‌ساخته، شکر فارسی بوده است. قرن‌ها بعد هم که با خلافت آل عثمان و غلبهٔ تدریجی زبان ترکان بر گفت‌وگوی مردمان، از رونق فارسی‌گویی کاسته شد، همچنان زبان فارسی، به عنوان زبان فاخر خواص و فرهیختگان، مرغوب و مطلوب

بود، و نخبگان و دانش‌پژوهان به تدریس و تحصیل آثار ادبی فارسی چونان گلستان و بوستان و دیوان حافظ و بهارستان بسیار اهتمام می‌کردند. از همین رهگذر، شروح باارجی هم بر این‌گونه آثار نوشته شد؛ که از آن جمله است شروح ارزندهٔ سودی بَسْتَوی بر آثار سعدی و حافظ؛ که خوشبختانه در ایران هم شهرتی دارد.

سودی بَسْتَوی (ف: ح ۱۰۰۶ هـ. ق) ۳- رحمه الله علیه، اهل بَسْتَنَه (بوسنه/بوسنی) بود که در آن عهد در قلمرو دولت عثمانی قرار داشت. وی، به شیوهٔ معهود دانش‌اندوزی در آن بلاد و آن روزگاران، زبان‌های ترکی و عربی و فارسی را نیک فرا گرفته بود. سودی از جمله در دیاربکر نزد مصلح‌الدین لاری شاگردی کرده و گفته‌اند که فارسی را پیش او آموخته است. تبخّر عمدهٔ سودی در زبان فارسی، در میان هم‌روزگاران، وی را که در استانبول سکنی گزیده بود، به مدرّس و شارحی برجسته در قلمرو عثمانی بدل کرده

بوده است. شروحی که او به زبان ترکی بر گلستان و بوستان سعدی و دیوان حافظ نوشته، از نفیس‌ترین شروح کهن متون قدیم فارسی - علی‌الإطلاق - محسوب است و نام او را در حیطهٔ تحقیقات ایران‌شناختی و فارسی‌پژوهانه مَحَلَّد گردانیده. سودی، کافیه و نشافی‌ی ابن حاجب را نیز به ترکی شرح کرده است و آثار دیگر هم دارد که بحث از آن‌ها را به مقامی دیگر حواله است.

شرح سودی بر گلستان سعدی، خوشبختانه، سال‌ها پیش از این، به زبان فارسی ترجمه گردیده و مورد استفادهٔ شماری از سعدی‌پژوهان بوده است.

آسیای صغیر، از دیرباز، یکی از پایگاه‌های رواج زبان فارسی و رونق تحقیق و تتبع در ادبیات مدرسی ما بوده است.

شماری از نفیس‌ترین آثار علمی و ادبی و تاریخی زبان شیرین فارسی در فاصلهٔ سده‌های ششم تا هشتم هجری، آن‌هاست که در آسیای صغیر و عمدتاً در قلمرو «سلاجقهٔ روم» و تحت ظل عنایات بالغهٔ ایشان به زبان و ادب فارسی تألیف و تصنیف گردیده است. کتاب‌هایی چون وجوه قرآن و کفایة الطب و کامل‌التعبیر حبیبش تفسیری و روضة‌العقول محمّد بن غازی ملطیوی و راحة‌الصدور و آية‌السرور محمّد بن علی بن سلیمان راوندی و مرصادالعباد نجم‌رازی و مقالات شمس تبریزی و مناقب‌العارفین شمس‌الدین افلاکی، و... و... از این شماراند. در همان روزگاری که گلستان بی‌خزان شیخ سعدی در شیراز تصنیف می‌شد و پس از آن هم، یعنی در زمان مولوی - که معاصر سعدی است - و اولاد و احفادش،

زبان شکرین فارسی، از غایت شیوع و رواج، در حکم «زبان بومی» آسیای صغیر بود؛ چنان‌که سلطان‌ولد، فرزند فاضل مولانا جلال‌الدین، که در همان بلاد زاده و بالیده و آثار فکری و ادبی خویش را پدید آورده است، در منظومهٔ ولدنامه، بعد از چند بیت‌ی که به زبان عربی ساخته است، می‌گوید:

فارسی گو که جمله در یابند

گرچه زین غافلند و در خوابند^۱

فرایاد آریم که خود مولانا جلال‌الدین نیز در غزلی که در دیوان کبیر



ترجمه مطبوع و متداول شرح سودی بر گلستان سعدی، به قلم آقایان حیدر خوش طینت و زین العابدین چاوشی و علی اکبر کاظمی، از فضلی آذربایجان، به توجیه و تشویق استاد والامقام فقید، دکترا منوچهر مرتضوی - طاب ثراه - و زیر نظر آن مرد بسیار دان، فراهم آمده و تاکنون - چندان که من می دانم - دو بار در تبریز چاپ و منتشر شده است.^۴ روانشاد بانو دکتر عصمت ستارزاده (۱۲۹۰ - ۱۳۷۲ ه. ش) - که ترجمه شرح سودی بر دیوان حافظ و همچنین ترجمه شرح کبیر آنقروی (الأنقروی) بر مثنوی مولوی به قلم وی انتشار یافته است - نیز، شرح گلستان سودی بسنوی را ترجمه کرده بوده است؛ که البته به چاپ نرسانیده و این ترجمه، در شمار آثار چاپ نشده این بانوی فرهیخته معدود است.^۵

اینک، با ترجمه ای دیگر از شرح گلستان سودی رویاروییم که به قلم آقای غلامرضا کمالی نیا فراهم آمده است و ایشان در آن، کتاب سودی را، با تصرفاتی از خویش، ترجمه، بل - به تعبیر برگه فهرست نویسی آغاز کتاب: - «ترجمه و شرح» کرده اند.

آقای کمالی نیا، این کار را در سنی متجاوز از هفتاد و هشت سال به انجام رسانیده اند (سنج: ۵/۱)؛ و این، بسیار شایان تقدیر است؛ چه، پدیدار می آرد که ایشان، برخلاف بسیاری از همسالان خود، به مفهوم ناخوش و وارداتی «بازنشستگی» که در جامعه مادر معنای نوعی «ازکارافتادگی» به کار می رود، تن نداده اند. گذشتگان مانیز چنین بودند. نمونه را، فقیه و محدث نامی، شیخ فخرالدین طریحی (۹۷۹ - ۱۰۸۵ ه. ق)، که عمری دراز یافته و بیش از صد سال زیسته است، تألیف مجمع البحرین را که از نافع ترین و شایع ترین آثار اوست و هنوز هم - با همه کاستی هایش - متداول ترین فرهنگ ویژه متون حدیثی در حوزه های شیعی به شمار می رود، به سال ۱۰۷۹ ه. ق به پایان برده است؛ یعنی در صدسالگی. باری، گویا آقای کمالی نیا، از کار سلف خویش در ترجمه شرح سودی اطلاعی نداشته (سنج: ۵/۱) و پس از سال ها معلمی (سنج: ۵/۱ و ۶) قصد کرده اند تا شرح سودی را بر گلستان سعدی، به فارسی ترجمه کنند و با اضافات خویش آن را در قالبی منتشر سازند که «قابل استفاده دانش آموزان دبیرستانی و دانشجویان رشته [های علوم] انسانی قرار بگیرد» (۶/۱).

گمان می کنم «خشت کج» کار آقای کمالی نیا همین جا گذاشته شده است؛ چه، شرح چهارصدساله سودی بسنوی بر گلستان، کتاب مفیدی است، اما نه برای دانش آموزان و حتی دانشجویان، بلکه برای محققان آشنا به متون قدیم و واجد اهلیت استفاده از چنین کتاب های پر نکته قدمایی... تبدیل شرح سودی بسنوی به یک شرح گلستان دانش آموزی و دانشجویی، مثل آن است که بخواهید عالی قاپور را به اسنک فروشی یا کافه تریا بدل کنید. در این صورت، هم عالی قاپور خراب می کنید و هم جای مناسبی برای فروش اسنک و قهوه و کافه گلاسه و کیک شکلاتی تان به دست نخواهید آورد... مع الأسف حاصل کار آقای کمالی نیا نیز، کمابیش، چنین چیزی شده است!

شرح سودی آقای کمالی نیا، برخلاف ترجمه پیشین که در تبریز و تحت اشراف شادروان دکتر مرتضوی سامان یافته بود و زین پس با عنوان «سودی تبریز» از آن یاد خواهیم کرد، کتابی است درهم و برهم و دیر یاب و دشوار خوان که در آن سخنان ماتن و مترجم اینجا و آنجا درهم آمیخته. گذشته از لغزش ها و بی سلیقه های پدید آورنده متنی فارسی، نادرستی های حروف نگاشتی کتاب هم فراوان و گاه به حد مخل

خواندن است.

آقای کمالی نیا، بخش هایی از بیانات سودی بسنوی را جای جای اسقاط کرده اند^۶ و در مقابل، جای جای توضیحاتی از خود برافزوده اند. توضیحاتی که غالب آن ها، یا نیازمند بازنگری است، یا خورای حذف و اسقاط؛ و از بن، پاره ای از این توضیحات، بسیار پیش یافتاده تر یا نامربوط تر از آن است که جای آن در شرح سودی باشد. بیشینه توضیحات ایشان، بر طریقه «الکلام یجرُ الکلام» بنیاد گردیده است و نه ربط وثیقی با متن گلستان دارد و نه با شرح سودی بسنوی.

یک مثال ساده می آورم:

آنجا که سعدی در دیباجه گلستان می فرماید: «یک شب تأمل ایام گذشته می کردم و بر عمر تلف کرده تأسف می خوردم»، در «سودی تبریز» در باب «می خوردم» آمده است: «... خوردم» به ضم روم خاء باید خوانده شود تا با قافیه فقره اول مطابق باشد^۷. روم از اصطلاحات تجوید است؛ و - به ظاهر - حاصل اشارت سودی، آن است که هماهنگی «می کردم» و «می خوردم»، مغفول نماند تا استواری «سجع» سخن سعدی حفظ شود. نکته بسیار مهمی است. کاربرد مشتقات «خوردن» به نحوی که خاء در آن مفتوح یا تقریباً مفتوح است، در آثار سعدی کم نیست، و نشان می دهد که چنین خوانشی نزد او معهود بوده و این گونه سجع پردازای های شیخ شیراز نیز بر همین بنیاد، استوار گردیده است. باری، این دقیقه سودی ذیل «تأسف می خوردم»، در کتاب آقای کمالی نیا، به کلی اسقاط گردیده است، و در این مقام، خودشان توضیح دیگری آورده اند از این قرار:

«در اینجا خوردن به معنی اکل عربی نیست» (۹۲/۱)!

... به عبارت دیگر، توضیح داده اند که «تأسف» لقمه مأکولی نیست! ... فاعتبروا یا اولی الأبصار!

بگذریم و نمونه هایی - و تنها «نمونه» هایی - دیگر از توضیحاتشان را یاد کنیم:

به مناسبت ذکر نوروز و نقل آفتاب به برج حمل در شرح عبارتی از سعدی (۲۹/۱)، شرحی مبسوط درباره بروج دوازده گانه قلمی کرده و بر کتاب سودی علاوه نموده اند (۳۰/۱ و ۳۱).

به مناسبت واژه «تربیت»، به توضیح ساختار آن در زبان عربی پرداخته و سپس از مشابهت ساختار «تربیه» با «تصفیه» و «تسویه» یاد کرده اند؛ آنگاه به همین اندازه بسنده نکرده، به تبیین این نکته هم دست یازیده اند که:

«تسویه حساب درست است - حساب با تصفیه درست نیست» (۱/۱)!

بماند که این بحث نه به سعدی مربوط می شود، نه به سودی؛ در اصل فتوایی که هم داده اند، جای نظر است!

به مناسبت کاربرد عادی واژه «آدمی» در دیباجه گلستان، تحلیلی علیل به دست داده و به سه نوع یاء محتمل در این واژه قائل شده اند: یکی، یاء نسبی؛ دیگر، یاء مصدری مانند بیت «اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی...»؛ سوم، یاء اصلی مانند بیت «تن آدمی شریف است به جان آدمیت...» (نگر: ۳۶/۱ و ۳۷). آنچه ایشان یاء اصلی پنداشته اند، همان یاء نسبی است؛ و «آدمی» به معنای بشر، از باب نسبت است به آدم ابوالبشر. بماند که در «اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی...» هم آری ایشان مسلم نیست و خوردن مناقشت است^۸.

آقای کمالی نیا، در بحث از «دیوار امت» در بیت مشهور «چه غم دیوار

امت را که باشد چون تو پشتیبان؟ / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟»، نوشته‌اند: «بعید به نظر می‌رسد که اضافه تشبیهی باشد» (۳۹ / ۱).

می‌نویسم: از قضا، اقرب و جوه آن است که «دیوار امت» اضافه تشبیهی باشد. ... اما چرا «امت» به «دیوار» تشبیه شده است؟ ... چنین می‌نماید که سعدی را در این بیان، به کریمه «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ» (س ۶۱، ی ۴) نظر بوده است؛ و می‌دانیم که در شماری از ترجمه‌های کهن قرآن کریم، واژه «بنیان» را به «دیوار» و «دیوار بست» ترجمه کرده‌اند.^{۱۱}

آقای کمالی‌نیا، ذیل واژه «چون»، قاعده‌ای تأسیس کرده و نوشته‌اند: «چون گاهی کلمه مرکبی را سازد یا واوش حذف می‌شود مانند چنین چنان و یا نون حذف می‌شود مانند همچو» (۴۰ / ۱).

می‌نویسم: نبود واو در «چنین» و «چنان» به مسئله «ترکیب» و قاعده تأسیسی آقای کمالی‌نیا ربطی ندارد. «چُن»، نویسی است کهن از «چون» که در پاره‌ای از دست‌نویست‌های قدیم فارسی، مانند دست‌نویست کهن هدایة المتعلمین فی الطب و دست‌نویست شاهنامه‌ی موزه فلورانس (مورخ ۶۱۴ هـ. ق.؟)، دیده می‌شود. نویسنش «چنین» و «چنان»، به آن «چُن» از یادرفته نسب می‌رساند، نه قاعده موهوم پیشگفته.

ذیل «قصب الحیب / قصب الجیب» معروف، قریب ده سطر در این باره که در این باره زیاد بحث شده است؛ تسوید کرده‌اند (۶۱ / ۱)، بی آن که خود بحثی کنند یا حتی نقل قولی!

ذیل «گلی خوشبوی» سعدی - که گل سرشوی (و بدن شوی) بوده است - در بی بخشی از ایضاحات سودی بُسَنوی، این توضیح را مزید کرده‌اند:

«البته مطلب مربوط [به] چهار صد سال پیش است. حالا به جای گل خوشبوی صابون‌های مخصوص و شامپوهای عجیب و غریب اختراع شده و خدا می‌داند بعد از صد سال دیگر جای گل خوشبوی را چه چیزی خواهد گرفت» (۷۰ / ۱).

در ضرورت اِقام این توضیح راهگشا به شرح سودی، لابد جای تردیدی نیست! ولی اگر مقصود از «شامپوهای عجیب و غریب» را نمی‌دانید، اعتراف می‌کنم که من هم نمی‌دانم. ما در ولایت خودمان، از «شامپو» انواع و اقسام دیده‌ایم؛ ولی «عجیب و غریب» نه!

آقای کمالی‌نیا، باز در ادامه توضیحات سودی درباره ماجرای «گل خوشبوی» و حقام و شست‌وشو با گل‌های قالبی نوشته‌اند: «البته این مطلب مربوط به چهار صد سال پیش است که شاید صابون نبوده» (۷۳ / ۱).

می‌نویسم: کافی بود ذیل واژه «صابون» به بعض فرهنگ‌های لغت نگاهی بیندازند، و شواهد کاربرد آن را در سخن منوچهری و ناصر خسرو و خاقانی و نظامی و ... بنگرند، تا این گونه ابداء احتمال نکنند.

ذیل «رویین چنگ»، گویا از باب تداعی، به «اسفندیار رویین تن» پرداخته‌اند که «نیزه و تیر در تنش کارگرد^{۱۲} نبود» و سپس - ایضاح را - بین‌الهللین افزوده‌اند: «مثل لباس ضد گلوله امروزی» (۱۷۷ / ۱)!

ذیل «کَهف امان» که سعدی بر اتابک سُلعری اطلاق کرده است، نوشته‌اند: «شیخ اجل سعدی در بیان این مطلب به سوره اصحاب کَهف نظر داشته» (۱۴۱ / ۱).

پیداست واژه «کَهف»، برای ایشان، یادآور «سوره کَهف» - یا به تعبیر خودشان: «سوره اصحاب کَهف» - بوده است. ... خوب! این چه ربطی

به سخن سعدی دارد؟ ... سعدی «کَهف» را به معنای مأمن و ملجأ و پناهگاه به کار برده است که تعبیر شایعی است و اختصاصی به ماجرای اصحاب کَهف ندارد. اشارت‌ش هم احتمالاً به امنیت نسبی فارس در پناه حکومت اتابکان سُلعری بوده و تمهیداتی که این دستگاه برای جلوگیری از یورش مغولان و کاهش تاخت‌وتاز ایشان اندیشیده بود. ... بالأخره، «سوره اصحاب کَهف» اینجا چه می‌کند؟!

ذیل شعر معروف «برون رفتم از تنگ ترکان چو دیدم / جهان در هم افتاده چون موی زنگی ...»، به تبع سودی، سخن سعدی را ناظر به حمله مغولان به فارس دانسته‌اند؛ که البته جای تردید و مناقشه است. برخی چون اوستاد انوشه یاد دکترب ذبیح‌الله صفا - رحمة الله - گفته‌اند که به احتمال این سفر سعدی که در شعری مورد اشارت قرار گرفته است، در حدود سال‌های ۶۲۰ و ۶۲۱ هـ. ق رخ داده، و اشارت وی، علی‌الظاهر، منطبق است بر اوضاع دشواری که بر اثر تازش سلطان غیاث‌الدین پیرشاه پسر سلطان محمد خوارزمشاه به شیراز، در اقلیم فارس پدید آمده بود. موافق گزارش تاریخ‌نگاران، این غیاث‌الدین پیرشاه، پس از مرگ پدر، شماری از سپاهیان او را گرد آورد و در عراق و آذربایجان به فتوحاتی نایل آمد. در اواخر سال ۶۲۰ هـ. ق عازم فارس شد و اتابک سعد زنگی که یارای ایستادگی در برابر او نداشت، به قلعه اصطخر پناه بُرد. غیاث‌الدین پیرشاه در آغاز سال ۶۲۱ هـ. ق به شیراز درآمد و بسیاری از نواحی فارس را تحت تصرف خویش درآورد. وی، سرانجام به درخواست اتابک سعد، فارس را با او قسمت کرد، و به وساطت التاصر لدین‌الله، خلیفه عباسی، به عراق بازگشت.^{۱۳}

باری، آقای کمالی‌نیا، در ادامه توضیحاتشان، خود شرحی داده‌اند حاکی از این که مغولان به شیراز تاختند و اوضاع شهر آشفته شد و سعدی هم که تحمل این وضع را نداشت به ناگزیر کوچید، لیک عاقبت بازگشت، و هنگامی که سعدی بازگشت، دیگر مغولان در شیراز نبودند و آن‌ها هم که مانده بودند مسلمان شده و «خوی مردمی به خود گرفته بودند» (۸۷ / ۱).

این بیانات، علی‌الظاهر، سر‌تا پای، اوهام و خیالات است. گویی نویسنده اطلاعات عامی را که درباره تاریخ مغول در ایران و مسلمان شدن و شهرآیین شدن تدریجی مغولان داشته، جمع آورده و فشرده ساخته و یک‌باره به خورد این برهه و تاریخ و جغرافیای خاص داده است. تا آنجا که می‌دانیم، در آن سال‌ها، نه اقلیم فارس از سوی مغولان عرضه چنان تازشی بی‌امان و تشویش‌انگیز شد، و نه چنان تحوّل سریعی در توده‌های مغولان پدید آمد، و نه ...

از نین، یکی از ستودگی‌هایی که شماری از آن روزگاریان، و از آن جمله سعدی، در اتابکان سُلعری فارس و تدابیر و سیاست‌هایشان سراغ می‌دادند، همین بود که دربار سُلعریان توانسته است با ایستاری مسالمت‌آمیز و نرم، از آن که چنین ناآرامی و تشویش‌هایی گریبان‌آهن فارس را بگیرد، جلوگیری کند و - به تعبیر خود سعدی: - با سدی از «زر»، جلو «یاجوج کفر» را بگیرد!^{۱۴}

*

پاره‌ای از برداشت‌ها و خوانش‌های آقای کمالی‌نیا، به راستی آدمی را در این که ایشان اهلیت ترجمه و توضیح کتاب فتی سودی بُسَنوی را داشته بوده باشند، به تردید می‌افکنند.

آنجا که سعدی در همان اوایل دیباجه گلستان می‌فرماید: «... در ختان را به خلعت نوروزی، قباي سبز و رَق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدم

موسم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده»، آقای کمالی نیا به میدان آمده و درباره «قبای سبز ورق» که مراد از آن «جامه سبزرنگ از جنس برگ» است و کنایه از برگ درخت، نوشته‌اند:

«ترکیب سبز ورق، نه ترکیب اضافی است و نه ترکیب وصفی، بلکه اسم مرکب است مانند سفیدرود که صفت قبل از موصوف آمده و کسره موصوف نیز حذف شده» (۳۰/۱).

می‌نویسم: خوانش غریبی است! لیک غریب تر تعلیقی است که بر بیان سودی بستی در باره «قبای سبز» مرقوم داشته‌اند.

سودی می‌گوید: در کلماتی که آخرشان حرفِ عله باشد، در حالت مضاف یا موصوف، یا [= «ی»] در آخر کلمه اضافه می‌شود، مثل: قبای سبز و بوی خوش.

ایشان در نقد سخن سودی (یا - به بیان خودشان - : «قاعده مشروح شیخنا سودی»!)، از جمله نوشته‌اند: «واو و یا هستند که بدل به الف می‌شوند مثل: دَعَوُ [= دعا، قَوْلٌ = قال، قَضَى = قضی، سَبَرَ = سار» (۲۹/۱). من بنده شرمند هر چه می‌اندیشم در نمی‌یابم این فرمایش چه دخلی به سخن سودی فقید دارد... ظاهراً اصطلاح «حرفِ عله» بسنده بوده است تا فیل مترجم یاد هندوستان کند و در مقام ایضاح، قدری مباحث اِلال تدریس کنند که نه متضمن ایراد و نقدی است بر سودی، و نه توضیح سخن او، و نه هیچ چیز دیگر!

این علاقه به تذکار و تدریس بعض مباحث علی‌حده دستوری فارسی یا صرفی و نحوی عربی، آن‌هم در تضاعیف ترجمه شرح سودی، البته از خصائص کار آقای کمالی نیا، و شاید ناشی از عادات و شیوه شفاهی یک معلم سالخورده باشد که میان سطور کتاب و فراخانی تخته سیاه زیاده فرقی نگذاشته است.

آقای کمالی نیا، به اندک مناسبتی، به تدریس و توضیح مباحثی چون اشتقاق فارسی (۱۵/۱) و مفعول با واسطه و مفعول بی‌واسطه (۲۶/۱) و کلمات غیر منصرف و انواعشان (۴۵/۱) و افعال ناقصه و اعمالشان (۴۶/۱) و شیوه ساخت فعل نفی در زبان عربی (۴۸/۱) و ساختار جمله اسمیه و مبتدا و خبر (۹۹/۱) و تفصیل مباحث عدد و معدود در زبان عربی (۱۸۵/۱ و ۱۸۶) و ... پرداخته‌اند.

آراء لغوی ابتکاری هم در این کتاب اظهار کرده‌اند. نمونه آن، تبیینی است بدیع و خیال‌انگیز، بل خیال‌آمیز، از پیوند لغوی «مَشک» و «موش» و «موشک»!

آقای کمالی نیا نوشته‌اند: «شاید کلمه مشک ... به نظر من با کلمه موش و موشک هم خانواده باشند به دلیل این که آهویی است نزدیک ناف آن خون منجمد به شکل موش دارد تا دست بزنی مثل موش از آن ناحیه فرار می‌کند. این لخته موشی شکل را که بوی خوشی دارد و مشک می‌گویند شکار چپان از کنار ناف آهو درمی‌آورند و از بوی خوشبوی آن^{۱۵} به جای عطر استفاده می‌کنند» (۷۱/۱)!!!^{۱۶}

آقای کمالی نیا، ذیل «اول اردیبهشت ماه جلالی»، به مناسبت یاد کرد ملک‌شاه و ختام، افسانه «سه یار دبستانی»، اَعنی: قصه همدرسی خواجه نظام‌الملک و ختام و حسن صباح را - که در بعض کتب قدما مکرر شده است (و قبول آن، محتاج تکلفی در تخمین و تقدیر تواریخ حیات این سه تن است) -، بی توجه به بی‌پایگی تاریخی اش آورده و مبالغی در تأسف بر این که چرا این سه تن همدست و همسو نشدند تا ایران را آباد کنند و نیز درباره مَصْرَت حسادت و منفعت‌طلبی و ... قلم فرسوده و آنگاه آرزو کرده‌اند که «تاریخ» کدام «تاریخ»؟! «برای مردان نامدار ما درس

عبرتی باشد» (۱۲۴/۱).

آقای کمالی نیا - چنان که می‌بینید - پاره‌ای مباحث تربیتی نیز به کتاب سودی الحاق کرده‌اند؛ و گر چند به توضیح واضحات اقرب بوده باشد. از همین در، ذیل توضیحات راجع به «گلی خوشبوی در حمام روزی ...»، بر کلام سودی افزوده‌اند:

«تمام اشعار و نثر سعدی اثر تربیتی عمیقی دارد مخصوصاً این قطعه که [بیان می‌دارد] مجالست و مصاحبت چگونه در انسان و حیوان حتی نباتات بالأخص در کودکان اثر عمیق غیر قابل تصویری دارد. حافظ فرماید: نخست موعظه پیر صحبت این حرف است - که از مصاحب ناچس احتراز کنید» (۷۳/۱ و ۷۴).

*

غرائب کتاب آقای کمالی نیا اندک شمار نیست.

آنجا که سعدی در دیباجه گلستان می‌فرماید: «یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده»، در «سودی تبریز» می‌خوانیم: «... و گفتند که مراد از صاحب‌دل خود شیخ [= سعدی] است»^{۱۸}.

در کتاب آقای کمالی نیا می‌خوانیم: «گفته می‌شود منظور شیخ بزرگوار سعدی از صاحب‌دل شیخ کندیلری می‌باشد». سپس افزوده‌اند: «از این که سودی [به عنوان] مراد سعدی از صاحب‌دل شیخ کندیلری [را] نام برده است عارف و صاحب‌دلی بدین نام و نشان نیافتیم اما شیخ سعدی در گلستان و بوستان و حافظ در غزلیاتش فراوان کلمه صاحب‌دل یا صاحب‌دلان را به کار برده‌اند» (۵۱/۱)!

اکنون آیا شما هم مثل من خیال می‌کنید آقای کمالی نیا دچار بدخوانی و بدفهمی شده‌اند و چیزی از قبیل همان ترجمه «سودی تبریز» درست است، یا قصد دارید کتب صوفیه را برای یافتن «شیخ کندیلری» زیر و رو کنید؟!

جای دیگر که سعدی در دیباجه گلستان می‌فرماید: «گر کسی وصف او ز من پرسد / بیدل از بی‌نشان چه گوید باز؟»، در «سودی تبریز» می‌خوانیم: «کسی: یاء حرف وحدت. کسی که لفظ "کس" را به معنی مرد گرفته ندانسته (رد لامعی)»^{۱۹}.

اما در کتاب آقای کمالی نیا می‌خوانیم:

«کسی» یعنی فردی شخصی (یا در کسی یا وحده).

سودی علیه‌الرحمه در تدریس وقتی به کسی (می‌رسد) می‌گوید کسی - کشی نیست.

کشی به ترکی یعنی مرد.

البته شیخ تدریس را با شوخی توأم کرده تا درسش خسته‌کننده نباشد. مترجم

و باز می‌گوید در فارسی به کشی (مرد) کاکا می‌گویند.

(کاک در زبان فارسی مرد در مقابل زن است. شیرازی‌ها کاکا سیاه گویند یعنی مرد زنگی مرد سیاه) «مترجم» (۵۰/۱).

ملفت شدید چه شد؟! ... من که نشدم! ... وانگهی، به راستی، سودی بستی شوخی کرده است یا «مترجم» کتابش؟!

*

آقای کمالی نیا در همان مقدمه کتابشان بشارات داده و گفته‌اند: «... مشکلات هر قسمت را بلافاصله در کنار همان جمله مشکل‌دار نوشتم که خواننده کتاب زیاد دنبال علت و معلول نگردد» (۷/۱)!

البته این صدور بلافاصله «معلول» از «علت»!، خود یکی از مشکلات

عمده کتاب ایشان شده است. اندماج مطالب کتاب، در حدی است که گاه دشوار می‌توان میان متن ترجمه و توضیحات ترجمان تمییز داد! در بررسی کتاب آقای کمالی‌نیا، به تدریج این گمان در ذهن من پیدا شد که ای بسا ایشان مطالب خود را القا و املا می‌کرده‌اند و دیگری می‌نوشته است. جمله‌های ناهموار و کژمژ که گویی درست شنیده نشده است و کلمات در آن‌ها تندنویسانه ردیف گردیده، در این کتاب فراوان است. وانگهی، قرآنی چون نگارش کلمه «بدعت» به ریخت «بدات» (۱/۱۲۴)؛ گمان شنیداری بودن متن را تقویت می‌کند.

گویا بازبینی و بازخوانی درستی هم در کار نبوده است - تا چه رسد به ویرایش و ورنه، چه توجیهی داشت که شرح حال سودی بسنوی یک بار پس از شرح دیباجه گلستان، در آغاز باب نخست کتاب (۱/۱۹۱) و (۱۹۲)، و بار دیگر در مقدمه مترجم (۶/۱) یا به مناسبت ذکر «دیبای رومی» در معنای یک بیت، کل حکایت سعدی و بازرگانی که در کیش وی را به حجره خویش فراخواند، در ضمن شرح دیباجه گلستان (۱/۱۳۲) درج و نقل گردد؟! *

در نوشتار حاضر، عمدتاً به نمونه‌هایی از جلد اول شرح و به‌ویژه شرح دیباجه گلستان پرداختم. نمونه‌هایی از دیگر جای‌های کتاب نیز یادداشت کرده‌ام، لیک از آن‌ها صرف‌نظر کردم؛ چه، گمان می‌کنم در اطلاع کلام، سودی نیست، و آنچه بایست هویدا می‌شد، از همین نمونه‌ها هویدا گردیده است.

بر سر هم، این شرح سودی بر گلستان سعدی که آقای کمالی‌نیا «ترجمه و شرح» کرده‌اند، چیزی است در هم و بر هم، و - به گمان من - کمترین - از حیث شیوه حذف و اضافه و بی‌دقتی در ترجمه و تقریر و اتکا بر تداعی معانی، یادآور «ترجمه و اقتباس» های مغشوش و مخدوش «ذبیح‌الله منصوری»!

گمان می‌کنم باید از آقایان حیدر خوش‌طینت و زین‌العابدین چاوشی و علی‌اکبر کاظمی بسیار سپاسگزار باشیم که سال‌ها پیش از این، با نشر شرح سودی بر گلستان سعدی در تبریز، متنی به نسبت مقروء و معقول و مفهوم از کتاب سودی بسنوی - علیه‌الرحمه - به دستمان داده‌اند؛ و گر نه چه تصویری از این متن چهارصدساله می‌داشتیم؟! *

خاک بر پیر هشیوار بلخ، مولانا جلال‌الدین، خوش باد! که می‌گفت:
هر زمانی فوج روح‌انگیز جان
از فراز عرش بر تبریز یان!

اصفهان، خزان سرد و خشک ۱۳۹۶ ه. ش

۱. نگر: مولوی‌نامه (مولوی چه می‌گوید؟)، جلال‌الدین همایی، ج ۲ (در یک مجلد)، چ ۱ (تهران: زوآر، ۱۳۹۳)، ص ۱۰۰۴.

۲. کلیات شمس‌یادپون کبیر، مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی، با تصحیحات و حواشی: بدیع‌الزمان فروزانفر، چ ۴، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸)، ص ۵۴/۷، ب ۵۴۱/۵.

۳. درباره‌ی وی، نگر:

الجواهر الأسنی فی تراجم علماء و شعراء بوسنه، محمد بن محمد بن محمد البوسنوی الخانجی، تحقیق: عبدالفتاح محمد الحلو، ط: ۱، (جیزه: هجر للطباعة و النشر و التوزیع و الإعلان، ۱۴۱۳ ه. ق)، ص ۱۰۱ - ۱۰۳؛ و: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (تا پایان قرن دهم هجری)، سعید نفیسی، (تهران: فروغی، ۱۳۴۴)، ص ۸۱۸/۲؛ و: زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، محمدآمین ریاحی، چ ۱، (تهران: پازنگ، ۱۳۶۹)، صص ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۳۲.

۴. چ: ۲، (تبریز: مرکز نشر فرهنگی بهترین، ۱۳۷۴).

۵. نگر: گلزار خاموش: یادنامه بانوراضیه دانشیان (گلبن) همراه با مقالاتی درباره‌ی زنان، به‌اهتمام: محمد گلبن، تهران: رسانش، ۱۳۷۹)، صص ۳۲۷ و ۳۲۸.

۶. سنج: انجامة تألیف یادشده در: مجمع البحرین و مطلع النیرین، الشیخ فخرالدین الطریحی، نسق و تحقیق: قسم الدراسات الإسلامیة - مؤسسه البعثة، ط: ۱، (طهران: مؤسسه البعثة، ۱۴۱۴ ه. ق)، صص ۲۰۲/۳.

۷. یک سنجش ساده میان «سودی تبریز» با متن آقای کمالی‌نیا، بسنده است تا دامنه حذف و اسقاط‌ها را فرا نماید.

بسیاری از اشارات دقیق و تحقیقی سودی، مانند آنچه در باب دیگر گزارندگان گلستان چونان «لامعی» و «سروری» و «شمعی» و «ابن سیدعلی» در مقام نقد گفته - و از خصائص برجسته تألیف منیف وی به شمار می‌رود (سنج: الجواهر الأسنی فی تراجم علماء و شعراء بوسنه، محمد البوسنوی الخانجی، ص ۱۰۲) -، در کتاب آقای کمالی‌نیا، تلخیص یا بکلی حذف شده است.

۸. ص ۵۶.

۹. تفصیل را در این باره، نگر:

غلط‌نویسیم (فرهنگ دشوار)، (زبان فارسی)، ابوالحسن نجفی، چ: ۱۵، (تهران:

مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹)، ص ۱۰۷؛ و: فرهنگ در دست‌نویسی سخن، حسن انوری و یوسف عالی عباس آباد، چ: ۱، (تهران: سخن، ۱۳۸۵)، ص ۸۵ و ۸۶؛ و: مزخرفات فارسی، رضا شکراللهی، چ: ۱، (تهران: ققنوس، ۱۳۹۶)، صص ۶۸ - ۷۰؛ و: فارسی عمومی، ابراهیم قیصری و دکتر محمد دهقانی، ویرایش ۵، چ: ۴۱، (تهران: جامی، ۱۳۹۴)، ص ۸۹.

۱۰. به گمان من، «آدمی»، در اینجا نیز، به همان معنای «بشر» تواند بود، نه لزوماً «آدمیت». غایه‌الأمر، بانوعی حذف و تقدیر در ساختار جمله رویارویم که در سبک سعدی، امر معهودی است؛ و صدا البته، جای خوض در ترجیح این برداشت یا آن برداشت، اینجا نیست.

۱۱. نمونه را، نگر: قرآن کریم، با ترجمه: ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، تصحیح و مقابله: مهدی ملک ثابت و علی‌رواقی، چ: ۱، (تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب با همکاری: انتشارات فرهنگ‌نگار میبید (و) بنیاد میبیدی، ۱۳۸۸)، ص ۵۵۱؛ و: فرهنگ‌نامه قرآنی (فرهنگ برابرهای فارسی قرآن بر اساس ۱۴۲ نسخه خطی کهن محفوظ در کتابخانه آستان قدس رضوی)، تهیه و تنظیم: گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهش‌های اسلامی، با نظارت محمدجعفر یاققی، چ: ۱، (مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ - ۱۳۷۶)، ص ۳۶۵/۱.

۱۲. کذا فی الأصل.

۱۳. نگر: تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، ج ۳ - بخش ۱، چ: ۷، (تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۶۹)، صص ۵۹۲ و ۵۹۳.

۱۴. سنج: بوستان سعدی، تصحیح و توضیح: غلامحسین یوسفی، چ: ۹، (تهران: خوارزمی، ۱۳۸۷)، ص ۳۹، ب ۱۵۶ (و: ص ۲۲۲، توضیح راجع به همین بیت)؛ و: شرح بوستان، محمد خزائی، چ: ۱۳، (تهران: بدرقه جاویدان، ۱۳۸۴)، ص ۵۹.

۱۵. کذا فی الأصل.

۱۶. تأکید از ماست.

۱۷. از قضا، أهل فن، بیوندی میان واژه‌های «مُشک» و «موش» - و بالتبع «موشک» - دیده‌اند (سنج: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، محمد حسن دوست، چ ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳)، ص ۲۶۲۲/۴ و ۲۶۲۳ و ۲۶۵۹ - ۲۶۶۲؛ لیک نه به ترتیبی که آقای کمالی‌نیا تبیین و تصویر و تخیل کرده‌اند، و خصوصاً نه از حیث مثل «موش» فرار کردن «آهو»!

۱۸. ص ۲۹.

۱۹. ص ۲۸.